

یادداشت

برای «خارگو» خوشحالم

از قایق کوچکی که ما را به جزیره رسانده بود، چند متری فاصله گرفته بودم که دریاچه‌ای کوچک با آب شیرین توجه من را به خود جلب کرد؛ دریاچه‌ای کوچک که به زیبایی‌های جزیره بسیار افزوده بود. خارگو آماده است، تا در دل خود ده‌ها هتل و ریزورت را برای استراحت جای دهد و آمادگی دارد تا شرایط مناسبی برای اکتوریست‌ها باشد. پس از بازدید طولانی مدت و زمان‌بر از جنوب ایران و جزایر زیبایش در کتاب «روایت یک عاشق» نوشتم که «جزیره‌ای زیبا که به دلیل نزدیکی به جزیره نفتی خارک متروک رها شده است. صنعت نفت در خارک، هم خارک را خالی از سکنه کرده است، هم این جزیره نزدیک به خود را. محیط زیست هم برای حفظ بقای حیات وحش منطقه بر روی آن دست گذاشته است. همه اینها خارگو را از مردم ایران گرفته است و استفاده از این جزیره بسیار بسیار زیبا را غیرممکن یا بسیار دشوار کرده است. جزیره خارگو در مسیر آبی بین بندر گناوه تا جزیره خارک قرار دارد. جزیره خارگو که در خارک قرار دارد، در فهرست آثار طبیعی جمهوری اسلامی ایران به ثبت رسیده است. این جزیره پناهگاه حیات وحش خارک و خارگوست و در فاصله ۵۴کیلومتری شمال غربی بوهر در آب‌های ساحلی واقع شده است. خارگو به‌راحتی می‌تواند یک جزیره تفریحی کوچک اما لوکس باشد و با استقرار امکانات تفریحی ویژه و لوکس در این جزیره، درآمد درخورتوجهی برای آن ایجاد کرد؛ بنابراین به عقیده من، خارگو به گزینه مناسب برای ایجاد یک جزیره گردشگری کوچک با امکانات لوکس و تفریحات خاص است و با همین ایده می‌توان جزیره را مسکونی کرده و به درآمدزایی رساند.» من این پیشنهادها را در کتاب «روایت یک عاشق» تحریر کردم و یک نسخه از آن را برای مسئولان ارسال کرده، علاوه بر آنکه نظراتم را در قالب مقاله نیز در نشریات مطرح کردم. حالا بسیار مسرورم که این پیشنهادها به ثمر نشسته است. گام‌های دولت برای احیای صنعت گردشگری در ایران اگرچه دیر هنگام، اما بسیار جای امیدواری دارد. این گام‌ها نشان‌دهنده آن است که اول، دولت و سیستم حکمرانی کشور به دنبال راه‌حل‌هایی است تا جایگزینی مناسب برای صنعت نفت در کشور بیابد و دوم، آنکه دست‌فرمان سیاست خارجی به سمت حل برخی از مشکلات باقی‌مانده در حرکت است، چراکه صنعت گردشگری و آغاز سرمایه‌گذاری‌های لازم در آن شرط کافی وجود آرامش و امنیت در کشور است. باید پی‌نویسم که راه نجات بحران در صنعت ساختمان (که پیشران بسیاری از صنایع دیگر است) صنعت گردشگری است. توسعه و رشد صنعت گردشگری در ایران در قالب ساخت مجموعه‌های ترکیبی که بخشی از آن هتل‌های در شان مردم ایران باشد، نیاز ضروری است. باید سازندگان بزرگ‌مقیاس و توسعه‌گران را به سمت ساخت‌وسازهای ترکیبی در شهرهای دیگر ایران به‌ویژه شهرهای گردشگری‌پذیر ترغیب کرد. شورای‌عالی معماری و شهرسازی در مرکز نیز باید به‌سرعت خود را با شرایط جدید کشور منطبق کند. به عنوان مثال اگر سیاست‌سازان کشور به این تصمیم رسیده‌اند که بلندمرتبه‌سازی در شمال کشور یک ضرورت است (که با توجه به شرایط ایران قطعا چنین است) شورای‌عالی معماری و شهرسازی نیز باید خود را در صورت مجوزها تا تأیید آن با استان‌ها منطبق سازد. به‌ویژه آنکه رئیس‌جمهوری بارها در سخنان‌شان تأکید کرده‌اند که استانداران اختیارات لازم را برای تصمیم‌گیری در استان دارند. اگر چنین است، وقتی مجوزی در یک استان به تأیید می‌رسد، نباید به هر دلیلی آن را در مرکز معطل کرد. این موضوع، هم به روند سرمایه‌گذاری در کشور لطمه می‌زند، هم اختیارات استان را زیر سؤال می‌برد. به هر حال برای «خارگو» خوشحالم. خوشحالم که مسئولان به نظرات کارشناسی توجه کردند و بهترین تصمیم را برای این جزیره زد و دوست‌داشتنی در خلیج فارس گرفتند. امید دارم در آینده این جزیره به پایلوتی برای اکتوریسم تبدیل شود، بهترین و مجلل‌ترین هتل‌ها و ریزورت‌ها در کنار اقامتگاه‌ها در آن تأسیس شود تا رفته‌رفته هم اشتغال پایدار ایجاد شود و هم زندگی مدنی در آن جاری و ساری شود. اما اندازی هم دارم برای سرمایه‌گذار یا سرمایه‌گذاران احتمالی آینده. جذابیت این جزیره به حفظ آرامش و بهره‌بردن از طبیعت زیبای آن وابسته است. سرمایه‌گذاری در این جزیره باید به گونه‌ای باشد که با حفظ محیط زیست و کمترین آسیب بهترین آرامش را برای گردشگران فراهم کند.

بانک‌ها و خدمات مالی شخصی‌سازی شده

این داده‌ها پس از تحلیل با الگوریتم‌های هوش مصنوعی به ابزارهایی چون سامانه‌های پیش‌پیشنهاددهنده هوشمند، چت‌بات‌های مالی، پانچ‌های مدیریت سرمایه‌های شخصی و سیستم‌های هشدار امنیتی تبدیل می‌شوند که مجموعه‌ای یکپارچه از خدمات شخصی‌سازی‌شده را در اختیار کاربر قرار می‌دهند. با وجود مزایای گسترده، چالش حفظ حریم خصوصی و امنیت داده‌ها در مهم‌ترین دغدغه‌های این حوزه است. مشتریان باید اطمینان داشته باشند که اطلاعات شخصی و مالی آنان با شفافیت، رضایت آگاهانه و تحت تدابیر امنیتی دقیق مدیریت می‌شود. پژوهش (Accenture 2023) نشان می‌دهد بانک‌هایی که در سیاست‌های حفاظت از داده و شفافیت عملکرد خود شفاف‌تر عمل می‌کنند، تا ۵۰ درصد اعتماد عمومی بیشتری جلب کرده‌اند. در نتیجه، ایجاد توازن میان بهره‌برداری از داده برای شخصی‌سازی و حفظ حریم خصوصی مشتریان، کلید موفقیت راهبرد بانکداری دیجیتال نوین است. در نهایت، باید بدانیم شخصی‌سازی خدمات مالی دیگر- انتخابی لوکس برای بانک‌ها نیست، بلکه ضرورتی رقابتی است. در شرایطی که حدود ۶۰ درصد از مشتریان بانک‌ها تمایل دارند خدمات را بر اساس داده‌ها و نیازهای فردی خود دریافت کنند، بی‌توجهی به این روند می‌تواند منجر به خروج مشتریان و کاهش جایگاه رقابتی بانک‌ها شود. آینده نظام بانکی در ایران نیز ناگزیر از پذیرش این تحول است. بانک‌هایی که با بهره‌گیری از همکاری با فین‌تک‌ها، تکمیل زیرساخت‌های داده‌محور و به‌کارگیری هوش مصنوعی به سمت ارائه خدمات بانکی شخصی‌سازی‌شده حرکت می‌کنند، نه‌تنها وفاداری مشتریان خود را حفظ می‌کنند، بلکه می‌توانند اعتماد و سرمایه اجتماعی جدیدی میان مردم و نظام بانکی ایجاد کنند.

دو تصویر و یک دنیا معنا

...و وقتی این خبر را هم می‌شنویم که تا دو سال دیگر در همه نقاط زمین، دسترسی به استارلینک برای همه مقدور خواهد بود، نتیجه این است؛ معنویت، فقط این می‌شود که تا اگر قرار است تا آخرین روزی که استارلینک چادرش را بر همه دنیا بپراکند و تا آخرین لحظه ممکن، فیلترشکن‌فروشان بتوانند به کاسی‌شان ادامه دهند و بعد از آن هم اصطلاحا خدا بزرگ است. و اما تصویر دوم، تجمع در سالتی خالی بود که برخی نمایندگان مجلس که در این سال‌ها اصرار عجیبی بر قانون عفاف و حجاب و بعد حمایت از لائوروف در مجلس داشتند، دعوت به تجمع برای محاکمه روحانی- طرف‌دار؛ جمعی که قرار بود مردمی باشد و مطابق عکس‌های منتشرشده، حداکثر ۲۵ نفر آمده بودند که چهار نفرشان هم گوید بودند. نه گمان من این حق هرکسی است که برای خواسته‌اش تجمع برگزار کند و مردم را هم دعوت به حضور در آن تجمع کند و اصلا هم مشکلی ندارد که خواستار محاکمه چه کسی باشند. مشکل آنجاست که عده‌ای با این قلت که حتی تعدادشان از افراد دعوت‌کننده هم کمتر بود؛ یعنی حتی آنهایی که دعوت به تجمع کرده بودند، خودشان هم نیامد بودند ولی جزء مهم‌ترین بدنه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی و قانون‌گذاری کشورند. یعنی اینکه گفته می‌شود اینها نماینده سه درصد مردم هستند، با این تجمع معلوم شد حتی نماینده خودشان هم نیستند. اما مشکل‌تر اینجاست که آیا همه اجازه دارند چنین جمع‌عائی برگزار کنند و خواهان محاکمه هرکس نمی‌پسندند شوند یا چنین اجازه‌ای مختص برخی افراد است و پس؟

نگاهی به آثار دفاع مقدس به بهانه نمایش «مجنون»

آینه‌ای از روح انسان معاصر



فرزانه متین: سینمای ایران از نخستین سال‌های پس از جنگ ایران و عراق، همواره کوشیده است تا تصویر و تفسیری از جنگ ارائه دهد که بیشتر به عملیات و فرهنگ شهادت پرداخته شود. اما کمتر آثاری برای ما فراتر از کلوله و خاکریزی می‌رفت یا بهتر آن است که بگوییم تصویری انسانی، اخلاقی و در عین حال قهرمان‌محور ارائه می‌داد. اما بعد از گذشت سال‌ها سازندگان دست به تولید فیلم‌هایی زدند که در واقع تلاشی برای بازآفرینی مفهومی از قهرمان است که با الگوهای هالیوودی تفاوتی بنیادین دارد. در این فیلم‌ها، قهرمان نه یک ابرسرباز شکست‌ناپذیر، بلکه انسانی است خاکی، پر از تردید و احساس که در دل ناامیدی، به وظیفه و ایمان پناه می‌برد.

آثاری همچون، «از کرخه تا راین»، «مهاجر»، «ج» و «ایستاده در غبار»، «تنگه ابو قریب»، «آسمان غرب» و... هر یک روایت‌هایی از قهرمانان ارائه داده‌اند که برآمده از درون مردم است. این فیلم‌ها قهرمان را از برج عاج اسطوره یابین می‌آورند و در میان مردم قرار می‌دهند. قهرمانان این سینما، گاه رزمنده‌ای گمنام‌اند، گاه مادری صبور، گاه مجروحی تنها در بیمارستانی در غربت. در واقع، سینمای جنگ ایران بیش از آنکه قهرمان بسازد، قهرمانی را کشف می‌کند که پیش‌تر در دل جامعه وجود داشته است.

در دهه‌های اخیر، فیلم‌سازانی چون ابراهیم حاتمی‌کیا، احمد رضا درویش و محمدحسین مهدویان با نگاهی تازه، تلاش کرده‌اند میان واقعیت تاریخی و زبان دراماتیک توازن برقرار کنند. قهرمانان آنان با وجود درون‌مایه مذهبی یا ملی، از پرداختن انسانی و روان‌شناسانه برخوردارند. این رویکرد سبب شده نسل جدید مخاطبان نیز بتوانند با آنها همذات‌پنداری کنند. اما این دست از بیان‌های جنگی فقط بر قهرمانان‌شان تمرکز دارند و در قاب سینما توجه مخاطب فقط به این کاراکتر است.

آقای شکوری گفت.

آقای شکوری، احسن؛ درست گفتید، اشکالی ندارد. من آن سال توی مالزی بودم؛ با دوستم گفتیم آقا، خانم با خوشحالی دودید طرف شما و دستش را دراز کرد، شما دستش را گرفتیم؟ گفت ما نمی‌توانیم، خسرو جان، به ما گفتند نباید دست بدهیم.

بله، البته می‌دانم که اینها پخش نمی‌شود.

چرا، چرا نشود؟ می‌شود.

بله، باید بشود دیگر. آقای معصومی، الان در واقع این جمع تشکیل شد و حاج‌آقا گفت اوکی است و فلان؛ چه کسی فیلم را داشت؟

درست است، فیلم را نگه داشتند.

فیلم را توقیف نگه داشتند.

آقای نوروزبکی آمد در گوشم گفت: خسرو جان، خدا را شکر، دیگر مشکلتش حل شد. دیده که حاجی چه گفته و دو سه نفر هم، آن فرد قوه قضائیه هم برگشت گفت: آقا، ما فکر کردیم این فیلم جزء ۱۸۱تا فیلمی است که قوه قضائیه بایکوت کرد.

گفتم مطمئنی؟ گفت بگذار بروم ببینم. رفت از جلسه بیرون، برگشت گفت: نه، این فیلم نیست.

خب، الان آن حاج‌آقا را می‌دانیم که چه کسی بوده؟ یعنی می‌شناسیم؟

نه، من نمی‌شناسم آن حاج‌آقا را، ولی...

ولی آدم‌بیز بیرون.

واله به خدا سینمای ما به نظر من از سفیر جمهوری اسلامی هم حرف بیشتری می‌تواند آن طرف بزند. در جشنواره بیونک‌بانگ، یک آقاییی از فلاندن از من سؤال کرد: شما «کانوریس‌ماکی» را می‌شناسی؟ گفتم آقا من تمام فیلم‌های کانوریس‌ماکی را دیده‌ام. گفت: شما کجایی هستی؟ مترجم گفت: ایرانی است. گفت: ایران کجاست؟ گفتم ایران کیارستمی. گفت: عباس کیارستمی؟ می‌چنان‌زده شده بود. آقا، سینمای ایران آن‌قدر اعتبار دارد، چرا اعتبار سینما را خراب می‌کنید؟

چهار سال، رفیقمان آقای خزاعی در ارشاد بود، سه سال.

سه سال.

در این سه سالی که مدیریت کرد، خیلی پسر خوبی است، من واقعا دوستش دارم. ولی فاتحه سینمای ما را خواند. یعنی تمام زحمتی که ما کشیده بودیم در بخش سینمای اجتماعی را نابود کرد. رفت سراغ فیلم‌های آشغال، زباله، فیلم‌هایی که من خجالت می‌کشم یک فریم‌شان را نگاه کنم. آقا چرا؟ ببین، یک تهیه‌کننده بود، اسم نمی‌برم. من فیلم خودم «کافه تراتزنت» را به او دادم، می‌خواستم با او کار کنم. گفت: آقای معصومی، ۲۰روزه می‌توانی بسازی؟ گفتم آقا، شما چرا این حرف را می‌زنی؟ مگر می‌شود یک فیلم اجتماعی را ۲۰روزه ساخت؟ شما تهیه‌کننده فیلم‌های شاهکار بودی، اسمت را نمی‌خواهم بیاورم، اگر بگوییم معلوم می‌شود کی هستی، پس هیچی، خداحافظ. از دفترش بیرون آمدم.

می‌گیرد، بی اختیار به خود می‌گوییم: چه افتخاری است زیستن در سرزمینی که مردانی چون مهدی زین‌الدین از آن برخاسته‌اند.

اولین ساخته مهدی شاه‌محمدی، اشاره‌ای مستقیم دارد به حماسه لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) در جزیره مجنون و عملیات خیبر در زمستان ۱۳۶۲. اما تفاوت در نگاه کارگردان است: او قهرمان را بر تخت نمی‌نشانند، بلکه فتح جزیره را مهم‌تر از قهرمان‌پروری می‌بیند. در دل همین نگاه است که ما شجاعت و انسانیت مهدی زین‌الدین و یارانش را درمی‌یابیم و از خود می‌پرسیم: اگر آنها نبودند، سرنوشت آن عملیات چه می‌شد؟ و باز، موسیقی انتظامی اوج می‌گیرد؛ قهرمان ما نه از جنس افسانه، بلکه از جنس خود ماست با همان ترس‌ها، تردیدها، شجاعت‌ها و دودل‌ها.

مجنون را هر چندپار بینی، باورت نمی‌شود که ساخته یک کارگردان فیلم‌اولی است. از دکوپاژ و میزانش تا شخصیت‌پردازی، همه چیز در خدمت معناست و هیچ چیز تصنعی نیست. موسیقی در فیلم، همچون یک شخصیت در خدمت اثر است.

بازی بهژاد خلیج، درخشان است؛ از جنسی کمپاب. او در نقش مکملی ظاهر می‌شود که به‌جای خودنمایی، به قهرمان اصلی فیلم جان می‌بخشد. رفتار، فرم بدن و سکوت‌هایش، همه در هماهنگی کامل با روح اثر است. وقتی به شهادت می‌رسد، انگار عزیزی را از دست داده‌ایم. مرگش درد دارد، چون او واقعی است و سیمرغش، بی‌هیچ تردیدی، بحق. اما آنچه مجنون را به اوج می‌رساند، همین بی‌نیازی از تقدس‌گرایی است. فیلم، قداست را طلب نمی‌کند؛ آن را زندگی می‌کند. مخاطب، در میان دیالوگ‌ها و سکوت‌ها، خود به قداست می‌رسد. شاید پیرسیم چرا فیلم قهرمان‌پرور نیست؟ پاسخ ساده است: قهرمان، خود حماسه است. فتح جزیره مجنون روایت اصلی فیلم است و از درون همین روایت، مهدی زین‌الدین برای‌مان معنا پیدا می‌کند؛ نه از طریق شعار، بلکه از دریچه حقیقت. در لایه‌های عمیق‌تر، مجنون نه‌فقط بازخوانی یک نبرد که

آینه‌ای از روح انسان معاصر است؛ انسانی میان ایمان و تردید، میان عشق و وظیفه، فیلم، در قاب‌های خاکی‌اش، از اشک و خاک و پرچم، شعری می‌سازد که در آن واژه‌ها جان دارند.

شاه‌محمدی با نگاهی انسانی و خالص، مرز میان جنگ و عشق را محو می‌کند؛ جایی که کلوله و دعا، در یک قاب معنا پیدا می‌کنند. پایان مجنون نیز چون نامش، و متفاوت است. فیلم در دام کلیشه شهادت قهرمان نمی‌افتد، بلکه با طعم پیروزی به پایان می‌رسد؛ پیروزی بازپس‌گیری خاک وطن.

از بهشهر تا پرده نقره‌ای، قصه پرماجرای یک عشق سینما

اینجا بگویم. ولی بعدها، در نمایش یکی از فیلم‌ها در خانه سینما که من دعوت بودم، دیدم آقای فروتن هم آنجاست، دیگر البته مدیرکل نبود.

صادا کردیم، رفتم سلام‌علیک کردیم با شما، رجبی فروتن...

آقای رجبی فروتن گفت: آقا، حالتان خوبه؟ فلان؟ گفت: آقای رجبی، «شلیک به اسب لنگ» شاهکار! گفت شاهکار، چاپیش کن جان من. گفتم آقای فروتن، این را که شما رد کردید! چرا وقتی مدیرکل بودید این‌جوری صحبت نمی‌کنید؟ چرا حالا که دیگر بی‌کارید و شغلی ندارید، این حرف را می‌زنید؟ من با یکی از مدیران بخش فرهنگی فارابی هم صحبت می‌کردم درباره «باد در علف». فیلمی که جایزه بهترین فیلم را در جشنواره فجر گرفت- هر چه می‌گفتم، او فقط منفی تکر می‌کرد: آتش می‌دانی چه گفت؟ فیلم‌نامه را از جلوبش برداشتم، ایستادم روبه‌رویش، گفتم: «آقای عزیز، شما دلسوز سینمای ما نیستید». گفت: «چرا؟» گفتم: «چون می‌خواستم یک فیلم بسازم. گفتم: آقای توکل، شما زمینهای اهل ریسک نیستی، نمی‌خواهی بگویی من این کار را کردم». یک‌بار هم رفتم وزارت ارشاد، آن موقع آقای هوشنگ توکلی مدیرکل بود. می‌خواستم یک فیلم بسازم. گفتم: آقای توکل، شما زمینهای فراهم می‌کنید که ما بتوانیم یک فیلم بسازیم که افتخارش مال شما باشد، چون شما باعث شدید این فیلم ساخته شود. و واقعا این کار را کرد.

کدام فیلم بود؟

همین «جای پای قدش». بعضی‌ها جای پای قدی نمی‌گذارند؛ بعضی‌ها می‌ترسند، بعضی‌ها فقط حرف می‌زنند. ببین، الان چند سال است من رفتم فارابی، فیلم‌نامه بردم، همه رد شد- رستم عاشقی رد شد... . فیلمی که من دارم درباره کولبرها می‌گویم، اول سختی راهی را که آنها می‌روند و مشکلاتشان را نشان می‌دهم. بعد بخش قشرب تحصیل‌کرده‌ما که در میان کولبرها هستند- از دکتر بگیر تا مهندس- همین‌طور هستند، کولبری می‌کنند. واقعا این جایگاه هستم، یعنی همسر، که من عاشقش شدم، باعث شد که من الان اینجا بنشینم.

هنوز عاشقش هستی؟

هنوز هم، وقتی راه می‌رود از پشت نگاهش می‌کنم و می‌گویم این زن چقدر در زندگی برالم رحمت کشیده. واقعا چطور باید از او تشکر کنم؟ الان مثل خواهرم است، مثل مادرم. یعنی این‌جوری دوستش دارم؛ چون زخمی بیاید؛ یک‌خرده دست بکشد دیگر! متن کامل این گفت‌وگو را می‌توانید در سایت روزنامه شرق مطالعه کنید.

خبر

محمد معتمدی تک‌آهنگ

«عاشقم» را منتشر کرد

تک‌آهنگ «عاشقم» با آهنگ‌سازی مسعود سخاوت‌دوست و با صدای محمد معتمدی در دسترس مخاطبان قرار گرفت. در این قطعه سیدتقی سیدی شاعر، مسعود سخاوت‌دوست آهنگ‌ساز، میلاد فرهودی میکس و مسترینگ و محمد معتمدی به عنوان خواننده حضور دارند.



یادداشت

بادآور واقعیت‌های رنج‌آور انسانی

تورج بازاحمدی: دولت‌آباد، شهری کوچک در ۱۰کیلومتری کلان‌شهر اصفهان است و اکنون چند شبی است که آمفی‌تئاتر اداره شهرداری آن، شاهد به‌صحنه‌رفتن نمایش «زندگی به شرط جاقو»، به نویسندگی کارگردانی و بازیگری محمد پورگردی و گروه نمایشی اوست. این اجرا به همت گروه نمایش «هامون دولت‌آباد» برپا شده است.

محمد پورگردی، زاده سال ۱۳۵۷ خورشیدی، درس‌خواننده ادبیات است و ادبیات نمایشی و سینما را در «انجمن سینمای جوان» آموخته است. نمایش با تپهیی به تماشاکار آغاز می‌شود؛ با این هشدار که آنچه بر صحنه می‌گذرد، صرفاً «نمایش» است، یعنی بازتابی بازآفرینی‌شده از واقعیت اجتماعی. از همین آغاز، تماشاکار از همذات‌پنداری ساده با شخصیت‌ها یا از برگزیدن موقعیت‌های آنان برای زندگی شخصی خود، باز داشته می‌شود. نمایش از دو بخش متمایز ترکیب یافته است؛ یکی خانواده‌ای کارگری و فردی است که در فقر و تبعات برآمده از آن گرفتار آمده‌اند؛ دیگری، خانواده‌های خرده‌بورزوا و نوکیسه با جلوه‌هایی از بحران انسانی و اجتماعی است.

ایسن دو جهان، در خلال موقعیت‌هایی شکل می‌گیرند که ی‌بادآور نمایش‌های کمدی دلا آرته ایتالیایی‌اند؛ با این تفاوت که نویسنده، با بهره‌گیری از سنت نمایشی نمایش‌نامه‌نویسان فقید ایتالیایی، وجوه آزاددهنده تراژیک تاریخ را کنار می‌نهد و با خلق موقعیت‌های مضحک و نابهنگام، تماشاکار را به خنده وامی‌دارد. اما خندیدن، فقط آغاز روندی عمیق است که به تأمل و اندیشیدن می‌انجامد.

نمایش، با به‌کارگیری شگرد فاصله‌گذاری، بر «نمایش‌بودن» آنچه بر صحنه می‌گذرد، تأکید می‌کند و در عین حال، تماشاکار را وامی‌دارد تا به خنده‌زدن خود بیندیشد؛ به اینکه شاید خنده‌اش، واکنشی است به کنشی تلخ و آفتاب‌سوخته در میانه زندگی روزمره. کارگردان، میزانش‌های هماهنگ و سنجیده‌ای پدید آورده است. استفاده از نور و سایه، هر دو بخش نمایش را به‌هم پیوند می‌دهد و بر وحدت ساختاری اثر می‌افزاید. شخصیت‌های کارگری، صادق و بی‌پیرایه‌اند و ما را به یاد انسان‌های شریف برآمده از رنج می‌اندازد. از سوی دیگر، نمایش واجد تضادهایی است که در بافت اجتماعی خود معنا می‌یابند و واکنش تماشاکار را در جهان واقعی برمی‌انگیزند. بازی‌ها صادقانه و زیرپوستی‌اند و نشان می‌دهند بانوان گسرو و نیز مهران (بازیگر نقش اصلی)، درک درونی دقیقی از نقش‌هایشان دارند. پورگردی، بازی‌ها را با مهارت سامان داده و بر میمیک، میزان، حرکت و بیان کلامی بازیگر نظارتی دقیق داشته است.

نمایش در دو بخش متمایز خود، از مکانیسم‌های متفاوتی بهره می‌برد، اما این دو بخش، در عین استقلال، مکمل یکدیگرند. اگر ما باورپذیری موقعیت‌ها را بپذیریم، درمی‌یابیم که نمایش، یادآور واقعیت‌های رنج‌آور انسانی است که در طنز و سخره فرورفته‌اند؛ و آدم‌هایش گویی کسی را به یاد ما می‌آورند، از جنس خود.

«زندگی به شرط جاقو» نویدبخش راهی پُرثمر است؛ راهی که امید می‌رود محمد پورگردی و گروه هنرمند و خلاقش تا به آخر با کامیابی ببیمایند.